

مروری روایتی بر مضامین و ویژگی‌های اساسی در نظریه بنیادی کلاسیک

مژگان خادمی*، عیسی محمدی، زهره ونکی

چکیده

مقدمه: علی‌رغم شهرت، ابهامات و چالش‌های متعددی در مورد نظریه بنیادی وجود دارد. به دلیل ماهیت رقابتی رویکردهای مختلف شفاف بودن پایه‌ها، روش‌ها و تعهد نسبت به روش خاص ضروری است. هدف از این مقاله شناخت ویژگی‌های نظریه بنیادی کلاسیک و کمک به افتراق آن از سایر روش‌های مشابه است.

روش‌ها: این مقاله، یک مرور سنتی بر برخی از مقالات و کتب کلیدی «گلیزر» درباره نظریه بنیادی کلاسیک است. در این مقاله از ۱۷ کتاب و مقاله وی استفاده شده است.

نتایج: دو دغدغه اساسی گلیزر «اجتناب از القا» و «افتراق بین روش کلاسیک و روش‌های پژوهش کیفی و همچنین افتراق آن از سایر روش‌های نظریه بنیادی» است. وی تلاش نموده است این دو دغدغه خود را با ارائه راهبردهایی مناسب در هر یک از گام‌ها حل نماید. **نتیجه‌گیری:** برای انجام یک پژوهش نظریه بنیادی با کیفیت، شناخت و پای‌بندی به مبانی زیربنایی و همچنین جزییات این روش ضروری است. کنار گذاشتن پیش فرض‌ها و اجتناب از تعمیم اصول پژوهش‌های کیفی و سایر اعضای خانواده نظریه بنیادی به روش کلاسیک یکی از اصول مهم در این انجام موفق این روش است.

واژه‌های کلیدی: نظریه بنیادی کلاسیک، گلیزر، اشتراوس، پژوهش کیفی

مجله ایرانی آموزش در علوم پزشکی / شهریور ۱۳۹۳؛ ۱۴(۶): ۵۳۹ تا ۵۴۹

مقدمه

نظریه بنیادی (Grounded theory) یک راهبرد توسعه نظریه به صورت استقرایی (۱) و یک رویکرد پژوهش (۲) از نوع ساخت نظریه است. این روش به ویژه برای درک الگوهای روانی - اجتماعی مفید است (۳). هدف از این رویکرد، تولید نظریه، پالایش و توسعه بیشتر نظریه‌های موجود است (۴).

نظریه بنیادی مبتنی بر روش‌شناسی است که «گلیزر» (Glaser) و «اشتراوس» (Streus) هنگام پژوهش درباره مرگ در بیمارستان و نگارش کتاب «آگاهی از مرگ»

توسعه دادند (۵). آن‌ها کتاب «کشف نظریه بنیادی» (۶) و چند نظریه بنیادی (۷ و ۸) را با هم منتشر نمودند اما در ادامه، مسیرهای متفاوتی را برگزیدند. پس از انتشار کتاب «پایه‌های پژوهش کیفی» توسط «اشتراوس»، «گلیزر» طی نامه‌ای از وی درخواست نمود تا به عقب برگردد. وی در این نامه، روش ارائه شده در این کتاب را یک روش کاملاً متفاوت دانست که نباید نظریه بنیادی نامیده شود (۹). با جدایی آن‌ها دو روش معروف نظریه بنیادی به نام‌های «اشتراوس» و «گلیزر» شهرت یافتند. اگرچه «گلیزر» واژه «کلاسیک» را به جای نام خود ترجیح می‌دهد زیرا معتقد است این واژه گویای خاستگاه و اصالت روش است (۱۰).

پس از این شروع اولیه، افراد دیگری همچون «چارمز» (Charmaz) نیز نظریه بنیادی را از منظر دیگری ملاحظه نموده و روش‌های متفاوتی را با همان عنوان ارائه نمودند که ابهاماتی را ایجاد نمود. «بلک» (Black) در همین زمینه نوشته است علی‌رغم شهرت و معروفیت، ابهام و

* نویسنده مسؤؤل: دکتر مژگان خادمی (استادیار)، گروه داخلی جراحی، دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه علوم پزشکی لرستان، خرم‌آباد، ایران. khademi_moj@yahoo.com
دکتر عیسی محمدی (دانشیار)، گروه پرستاری، دانشکده علوم پزشکی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. mohamade@modares.ac.ir؛ دکتر زهره ونکی (دانشیار)، گروه پرستاری، دانشکده علوم پزشکی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
vanaki_z@modares.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۱۱/۲۰، تاریخ اصلاحیه: ۹۳/۴/۲۴، تاریخ پذیرش: ۹۳/۵/۱۴

این تفاسیر را ناشی از درک نادرست رویکرد دانسته است (۱۸).

مرور متون نشان می‌دهد که چالش میان «گلیزر» و منتقدین بدون هیچ پاسخی باقی مانده است. تمرکز متون موجود بر مضامین عمومی و مشترکی همچون جایگاه مرور متون (۱۹) است. چند مقاله نیز منحصراً به مباحثی همچون نقش بازتاب‌پذیری reflexivity در نمونه‌گیری با رویکرد «گلیزر» (۲۰) و قابلیت کاربرد این رویکرد در رشته‌های خاص پرداخته است (۲۱). به نظر می‌رسد شناخت این رویکرد آن چنان که پایه‌گذار آن در تلاش برای معرفی آن است کمتر مورد توجه واقع شده است.

اگرچه نقد از سطوح عالی تفکر و از مهارت‌های ارزشمند بشری است اما پیش‌نیاز هر نقد موفق، شناخت دقیق است. اختلاف نظرهای بین «گلیزر» و منتقدین و ادعای وی مبنی بر فقدان شناخت کافی می‌تواند این پیام را منعکس نماید که یک بار دیگر باید به خود روش بازگشت و با مرور و مطالعه دقیق و کسب شناخت بیشتر راه را برای نقد عالمانه باز نمود. شنیدن صدای پایه‌گذار روش و نگاه به روش از دیدگاه وی می‌تواند به شناخت بیشتر، اجتناب از جهش زودرس به سوی نقد و امکان نقدهای دقیق‌تر کمک نماید. هدف از این مقاله شناخت بیشتر ویژگی‌های روش کلاسیک و کمک به افتراق آن از سایر روش‌ها است.

روش‌ها

این مقاله یک مرور سنتی بر برخی از کلیدی‌ترین مقالات و کتب «گلیزر» است که در دسترس نویسندگان قرار داشت. نویسنده اول در طی انجام یک مطالعه نظریه بنیادی (۲۲) به عنوان قسمتی از رساله دکتری (۲۳) جهت درک بهتر روش و حل مشکلات به سایت مؤسسه «نظریه بنیادی کلاسیک» مراجعه نموده و با استفاده از محتوای سایت و همچنین طی مکاتبه با «گلیزر» و پیروانش موفق به شناسایی و تهیه برخی منابع کلیدی گردید که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفت.

در نگارش این مقاله از ۱۷ کتاب و مقاله انگلیسی «گلیزر» و پیروانش از نخستین کتب که به اتفاق «اشتراوس»

چالش‌های متعددی در مورد نظریه بنیادی وجود دارد. روش‌های توصیف، انجام و آموزش آن بسیار متنوع هستند به همین دلیل نظریه بنیادی به عنوان خانواده‌ای از روش‌ها در نظر گرفته می‌شود. اما به دلیل ماهیت رقابتی رویکردهای مختلف، شفاف بودن پایه‌های روش‌شناسی و تعهد نسبت به روش خاص ضروری است (۱۱). بحث‌های گسترده‌ای در مورد پایه‌های فلسفی نظریه بنیادی و به ویژه روش‌های کلاسیک و «اشتراوس» وجود دارد (۲). در متون متعددی، تعامل‌گرایی سمبولیک به عنوان پایه فلسفی نظریه بنیادی معرفی شده است (۴). اما «گلیزر» نوشته است نظریه بنیادی، خود یک «پارادایم» و یک روش استقرایی «عمومی» است که متعلق به هیچ رشته، دیدگاه نظری و داده خاصی نیست (۱۲). از نظر وی علی‌رغم فرورفتن لحظه‌ای و موقت این رویکرد در پوسته پیش‌اثبات‌گرایی، اثبات‌گرایی، طبیعت‌گرایی، واقع‌گرایی همه چیز بستگی به کاربرد آن درباره نوع داده خاص در یک پژوهش خاص دارد. از دیدگاه وی، بحث‌های معرفت‌شناسی، اثرات منفی بر ظهور طبقات دارند و باعث قضاوت‌هایی خام درباره مربوط بودن (relevance) می‌شوند (۱۳).

وی همچنین به شدت بر «عمومی» بودن این روش به جای «کیفی» بودن آن تأکید داشته و پژوهشگران علاقمند به نظریه بنیادی را به افتراق بین این روش با مطالعات کیفی ترغیب نموده است. از نظر وی پژوهش‌گران باید از دریافت راهنمایی زیاده از حد از مربیانی که «تنها یک کتاب خوانده‌اند» و همچنین آسیب ناشی از تلاش آن‌ها برای معنی بخشی به نظریه بنیادی در زمینه تحلیل داده‌های کیفی بپرهیزند (۱۰). این در حالی است که عموم پژوهشگران، روش‌های مختلف نظریه بنیادی را صرفاً به عنوان یکی از روش‌های پژوهش کیفی می‌شناسند. در اغلب مقالات موجود نظریه بنیادی به عنوان یک روش کیفی معرفی شده است (۱۴ و ۱۵) همچنین در این مقالات به بیان و تفسیر تفاوت‌های بین رویکردهای مختلف نظریه بنیادی از جمله «گلیزر» و «اشتراوس» پرداخته شده است (۱۶ و ۱۷). اگرچه این مقالات تا حدودی به شناخت بهتر این رویکردها کمک نموده‌اند اما «گلیزر» برخی از

چیزی جریان دارد»، «چه چیزی برای پاسخ‌دهندگان مهم است»، «چه چیزی مرتبط است» و «چه چیزی پدیدار خواهد شد»، می‌برد. در طی چنین روندی، ماهیت اصلی داده‌ها از بین می‌رود. نتیجه این روند که یک توصیف مفهومی از پیش پنداشته شده است، به صورت یک فرم داده (data sheet) در می‌آید. این فرم، شامل متغیرهای معینی مثل سن، جنس و شرایط است که سؤالاتی را صرف‌نظر از مرتبط بودن ایجاد می‌کند. در نتیجه پژوهشگر را به بررسی اهمیت این متغیرها در ایجاد تنوع در کنش (action) افرادی که درگیر مسأله هستند، مشغول می‌کند (۹).

آمادگی و ارتقای حساسیت نظری: حساسیت نظری به دانش، درک و مهارت پژوهشگر اشاره می‌کند که تولید طبقات و ویژگی‌ها را پرورش می‌دهد. این حساسیت، توانایی فرد را برای مرتبط نمودن طبقات و ویژگی‌ها به صورت فرضیات و سپس یکپارچه‌سازی این فرضیات، مطابق با کدهای نظری پدیدار شده افزایش می‌دهد. حساسیت نظری، توانایی تولید مفاهیم از داده‌ها و مرتبط نمودن آن‌ها با یکدیگر است (۹). تولید نظریه از داده‌ها به این معنا است که فرضیات و مفاهیم، برخاسته از داده‌ها هستند (نه حاصل القا، force) و در طی پژوهش به طور منظم در ارتباط با داده‌ها ایجاد می‌شوند (۱۰). توسعه حساسیت نظری نیازمند دو ویژگی اساسی است: اولین ویژگی، انعطاف‌پذیری شخصی و خلقی برای تحمل ابهام و بازگشت و همچنین باز بودن و اعتماد به پردازش نیمه آگاهانه و ظهور مفهومی است. دومین ویژگی مهم، توانایی مفهوم‌سازی و سازمان‌دهی ایجاد ارتباطات انتزاعی و تفکر چند متغیری است (۱۰).

نخستین گام برای کسب حساسیت نظری، ورود به عرصه با کم‌ترین ایده‌های از پیش پنداشته شده و به ویژه فرضیات قیاسی قبلی است. در چنین حالتی، پژوهشگر قادر است با ثبت وقایع و کشف اتفاقات، بدون غریبال آن‌ها از صافی فرضیات اولیه، نسبت به داده‌ها حساس باقی بماند (۲۴). آن چه فرد قبلاً می‌دانسته می‌تواند به صورت یک مقاله منتشر شود. همچنین در صورت بررسی متون

نوشته شده است تا مقالات جدیدتر استفاده شد. علت عدم استفاده از مقالاتی که دیگران درباره این رویکرد نگاشته‌اند؛ نقد جدی «گلیزر» بر بسیاری از این نویسندگان و متهم شدن آن‌ها به عدم درک روش کلاسیک و آمیخته نمودن آن با روش‌های کیفی یا سایر رویکردهای نظریه بنیادی است.

نتایج

حاصل این مرور سنتی، شناخت مراحل و روش‌های گردآوری و تولید داده‌ها در نظریه بنیادی کلاسیک است. این مراحل شامل انتخاب مسأله، آمادگی و ارتقای حساسیت نظری (theoretical sensitivity)، انتخاب محیط و شرکت‌کنندگان، روش‌های گردآوری داده، تحلیل و تولید داده‌ها، یادآور نویسی (memo writing)، مرتب‌سازی یادآورها (memo sorting)، مرور متون، نگارش و استحکام روش هستند.

انتخاب مسأله: در نظریه بنیادی، افتراق بین عرصه (area) و مسأله بسیار مهم است. پژوهشگر بدون مسأله از پیش فرض شده، به سوی عرصه مورد علاقه حرکت می‌کند و با پیشرفت کدگذاری باز، مسأله پژوهش پدیدار می‌گردد. در این روش، پژوهش‌گران باید عادت کنند که در پاسخ به این پرسش که «سؤال پژوهش شما چیست؟» واژه «نمی‌دانم» را به کار بگیرند. منطق نظریه بنیادی، پرسیدن دو سؤال رسمی (formal) و نه از پیش پنداشته شده است: اول این که دغدغه اساسی (main concern) یا مسأله عمده افراد در این عرصه اساسی (substantive area) چیست و چه چیزی مسؤول بیش‌ترین تنوع در پردازش مسأله است؟ دوم این که کدام طبقه یا کدام ویژگی (property) از کدام طبقه، این واقعه را نشان می‌دهد؟ برعکس در کتاب «پایه‌های پژوهش کیفی» نوشته «اشتراوس» و همچنین پژوهش‌های کیفی، پرسیدن سؤالات فوق مهم نیست. در این روش‌ها برای مدت کوتاهی، مقایسه مداوم انجام می‌شود اما در نهایت، ظهور واقعی به وسیله سؤالات از پیش تعیین شده و اساسی تحت تأثیر قرار می‌گیرد که تحلیل‌گر را به جای دیگری غیر از این که «چه

روش‌های گردآوری داده: یک نظریه بنیادی خوب با جمع‌آوری روزانه داده‌ها، کدگذاری و تحلیل شروع می‌شود (۱۰). نظریه بنیادی یک روش عمومی است که استفاده از هر نوع داده کمی و کیفی را برای توسعه نظریه می‌پذیرد. البته داده‌های کیفی، نظریه بنیادی را تعریف نمی‌کنند بلکه این روش بیش‌تر از داده‌های کیفی استفاده می‌کند (۲۶ و ۲۷).

در این روش «همه چیز داده است»، به این معنا که آن چه در عرصه پژوهش جریان دارد، داده است (۲۷ و ۲۸). انواع داده شامل توضیحات کوتاه تا مصاحبه‌های طولانی، واژه‌های موجود در روزنامه‌ها، کتاب‌ها، مجلات، اسناد، مشاهدات، سوگیری‌های پژوهشگر و دیگران و هر چیزی که در مسیر پژوهش آشکار گردد؛ است (۱۸ و ۲۵). داده می‌تواند انواع مختلف داشته باشد: پایه (Base line)، مناسب (Proper line)، تفسیر شده (Interpreted)، مبهم (Vague) یا مفهومی (conceptual) (۲۷ و ۲۸). در عمل، معمولاً ترکیبی از انواع داده وجود دارد. داده‌های پایه، بهترین توصیف‌هایی هستند که یک شرکت‌کننده می‌تواند ارائه بدهد. داده‌های مناسب چیزهایی هستند که شرکت‌کننده صرف‌نظر از این که واقعیت چیست، مناسب می‌داند که به پژوهشگر بگوید. این افراد به جای توصیف، به خوبی تحریف می‌کنند. داده‌های تفسیر شده، چیزهایی هستند که توسط یک فرد حرفه‌ای آموزش دیده در مورد یک موضوع گفته می‌شوند. ابهامات، موقعی در عرصه پدیدار می‌شوند که شرکت‌کننده هیچ تعهدی به گفتن چیزی به پژوهشگر نداشته باشد و در نتیجه وی در ابهام بماند. این موضوع موقعی رخ می‌دهد که شرکت‌کنندگان بخواهند اطلاعات محرمانه باقی بماند. در عمل، معمولاً ترکیبی از انواع داده وجود دارد (۱۸ و ۲۵).

در نظریه بنیادی از روش‌های مختلفی مثل مصاحبه و مشاهده استفاده می‌شود. به موازات مشاهده لازم است مصاحبه‌هایی برای واضح کردن معنای مشاهدات انجام گردد (۹). در ابتدای پژوهش معمولاً مصاحبه شامل گفتگوهای باز پایان است که در طی آن به پاسخ‌دهندگان اجازه داده می‌شود بدون محدودیت زمان صحبت کنند. هر چه تعداد مصاحبه بیش‌تر می‌شود زمان لازم برای هر

قبل از انجام پژوهش، باید به عنوان داده‌های اضافی تلقی شوند که مورد مقایسه مداوم قرار می‌گیرند (۱۸ و ۲۵). علاوه بر این، هر اندازه پژوهشگر تعداد بیش‌تری از کدهای نظری را بیاموزد، احتمال انحراف نظریه بنیادی به سمت تحلیل داده‌های کیفی کمتر خواهد شد (۱۳).

انتخاب محیط و شرکت‌کنندگان برای گردآوری داده: تصمیم‌های اولیه برای گردآوری داده‌ها (انتخاب شرکت‌کنندگان) نباید مبتنی بر یک چارچوب نظری از پیش‌فرض شده باشد بلکه باید بر اساس یک دیدگاه عمومی جامعه‌شناختی و موضوع عمومی و حیثه مسأله انجام گردد (۶). به تدریج نمونه‌گیری نظری (theoretical sampling) شروع می‌شود که فرآیند گردآوری داده‌ها برای تولید نظریه است که به وسیله آن تحلیل‌گر، داده‌هایش را هم زمان جمع‌آوری، کدگذاری و تحلیل می‌کند و تصمیم می‌گیرد که چه داده‌های دیگری را در کجا جمع‌آوری نماید تا نظریه خود را در حین پدیدار شدن، توسعه دهد. در این نوع نمونه‌گیری، فرآیند گردآوری داده‌ها به وسیله نظریه اساسی (substantive theory) یا رسمی پدیدار شده، کنترل می‌شود. در نمونه‌گیری نظری به این سؤال اساسی توجه می‌شود که در ادامه گردآوری داده‌ها، به کدام گروه یا زیر گروه و برای کدام هدف نظری باید رجوع شود (۱۰).

نمونه‌گیری نظری نوعی قیاس است (۱۸ و ۲۵). نظریه بنیادی، استقرایی است اما قیاس در نظریه بنیادی برای اقتباس دستورالعمل‌هایی مفهومی از کدهای استقرا شده است تا این دستورالعمل‌ها مشخص کنند که باید بعداً به کجا رفت. در حقیقت قیاس در خدمت استقرای بیش‌تر است. تمرکز قیاس، استخراج یک فرضیه برای بررسی نیست بلکه مقایسه بیش‌تر برای کشف است. هر چند که ممکن است استخراج فرضیه هم به عنوان یک نتیجه جانبی به دست آید (۲۴). نمونه‌گیری نظری کمک می‌کند تا خلاءهای پدیدار شده در نظریه با داده‌های مناسب پر شوند و اطمینان می‌دهد که داده‌هایی مرتبط گردآوری می‌شوند (۲۵ و ۲۶).

استفاده از یادداشت در عرصه به جای ضبط ترجیح داده می‌شود (۱۰).

تحلیل و تولید داده‌ها: روش مقایسه مداوم، تولید نظریه به وسیله کدگذاری منظم و واضح و رویه‌های تحلیلی را امکان‌پذیر می‌نماید (۱۰). دو نوع کدگذاری باز (open coding) و انتخابی (selective coding) وجود دارد که در هر دو سطح کدگذاری، دو نوع دیگر یعنی کدگذاری اساسی (substantive coding) و نظری (theoretical coding) جریان دارند و در خلال این کدگذاری‌ها دو نوع کد اساسی و کد نظری استخراج می‌شوند. کد اساسی، مفاد تجربی حیطه پژوهش را مفهوم‌سازی می‌کند (۲۴). کدهای نظری، چگونگی ارتباط کدهای اساسی را با یکدیگر به صورت فرضیه، مفهوم‌سازی می‌کنند. به نحوی که این فرضیات در ترکیب با یکدیگر، نظریه را شکل می‌دهند (۲۴). استخراج کدهای نظری مانع از سطحی بودن که در روش‌های تحلیل داده‌های کیفی دیده می‌شود، می‌گردد (۱۳). هر دو نوع کدگذاری اساسی و نظری به طور هم‌زمان پیش می‌روند اما به طور نسبی در هنگام کشف کدها از داده‌ها، تمرکز بیشتری روی کدهای اساسی و در هنگام مرتب‌سازی و تلفیق یادآورها تمرکز بیشتری روی کدهای نظری وجود دارد (۲۴).

روش مقایسه مداوم، شامل سه نوع مقایسه وقایع با وقایع (شاخص با شاخص)، مفاهیم با وقایع و مفاهیم با یکدیگر است (۱۰)، که در طی کدگذاری‌ها انجام می‌شوند. در کدگذاری باز که اولین گام در تحلیل مقایسه‌ای مداوم است تحلیل‌گر بدون کدهای از پیش پنداشته شده شروع می‌کند و به طور کامل باز می‌ماند (۹). هدف، تولید مجموعه‌ای پدیدار شونده از طبقات و ویژگی‌هایی است که متناسب و مرتبط بوده و کار می‌کنند تا بتوانند به صورت یک نظریه، یکپارچه شوند (۲۴). برخی قوانین کدگذاری باز شامل عدم واگذاری کدگذاری به دیگران و پرسیدن برخی سؤالات از قبیل این داده‌ها شامل چه چیزی هستند؟ چه طبقه‌ای نشان‌دهنده این واقعه است؟ چه اتفاقی در درون داده‌ها رخ می‌دهد؟ دغدغه اساسی شرکت‌کنندگان چیست؟ و حل مداوم این دغدغه چگونه

مصاحبه کاهش می‌یابد. اما در صورت بروز یک طبقه جدید، مجدداً از مصاحبه طولانی و باز پایان استفاده می‌شود (۶).

یکی از قوی‌ترین تهاجمات به نظریه بنیادی، ضبط مصاحبه است. ابهاماتی بین استفاده سنتی از مصاحبه به عنوان یک مدرک کامل برای اثبات یا ممیزی یک یافته در توصیف (پژوهش‌های کیفی که به توصیف می‌پردازند) در مقایسه با کاربرد مصاحبه در نظریه بنیادی که روشی برای مفهوم‌سازی یا تولید مفاهیم و فرضیات است، وجود دارد. در نظریه بنیادی بر خلاف زمانی که هدف، تکامل توصیفی است نیازی به ثبت کامل مصاحبه نیست. تمامیت نظری، صرفاً نیازمند یادداشت‌هایی است که پس از مصاحبه نوشته می‌شود تا بعداً برای مقایسه مداوم مورد استفاده قرار گرفته شود. ضبط مصاحبه، پی‌آمدهای منفی جدی برای نظریه بنیادی به دنبال دارد. این کار، قدرت نظریه بنیادی برای محدود کردن Delimiting و مرزبایی سریع پژوهش را خنثی نموده و تحلیل می‌برد. زیرا داده‌ها به صورت تکراری ضبط و ثبت می‌شوند و از موضوع تکامل نظری غفلت می‌شود. طولانی شدن زمان پژوهش از دیگر پی‌آمدهای ضبط مصاحبه است. ضبط کردن نیازمند زمانی برای گوش دادن، نوشتن و یا تایپ است که باعث کاهش سرعت پژوهشگر می‌شود. با ضبط مصاحبه برای پژوهشگر امکان‌پذیر نخواهد بود که هر شب داده‌های خود را تحلیل و برای گردآوری داده در روز بعد آماده باشد. ضبط کردن باعث کندی گردآوری داده‌ها و جمع‌آوری داده‌های غیر ضروری می‌شود. همچنین می‌تواند مانعی برای مصاحبه‌های کوتاه در نمونه‌گیری نظری شود. علاوه بر این سبب می‌شود که داده‌های تحریف شده بیش‌تر شوند. علاوه بر این ضبط کردن، مشاهدات را جمع نمی‌کند بلکه صرفاً واژه‌ها را جمع‌آوری می‌کند. به این ترتیب مشاهدات از دست می‌روند و واژه‌ها در آن چه که ضبط شده است به مشاهدات ربط داده نمی‌شوند؛ در حالی که با گردآوری یادداشت عرصه، ظرف چند ساعت پس از گردآوری داده‌ها، مصاحبه و مشاهده به صورت یک ترکیب معنادار در یادداشت‌ها می‌آیند (۱۸ و ۲۵). بنابراین

رخ می‌دهد؟ هستند. این سؤالات باعث حفظ حساسیت نظری و تمرکز بر الگوی بین وقایع و حرکت صعودی از تجارب جذاب به سمت مفاهیم می‌شود. سایر قوانین شامل تحلیل داده‌ها به صورت خط به خط و توقف کدگذاری برای نگارش یادآور است (۹ و ۱۰ و ۲۴). نظریه بنیادی مبتنی بر مفاهیم چند شاخصی و مدل مفهوم شاخص است (۲۵ و ۲۶). به عبارت ساده‌تر هر مفهوم حداقل باید با دو شاخص معلوم و معین گردد. مقایسه شاخص با شاخص باعث ظهور و وضوح مفاهیم می‌شود (۲۴). در فرآیند مقایسه مداوم، سرانجام مفاهیم باید با یکدیگر مقایسه شوند. هدف، استقرار بهترین تناسب از بین مفاهیم متعدد برای مجموعه‌ای از شاخص‌ها، سطوح مفهومی بین مفاهیم که به همان دسته از شاخص‌ها اشاره دارند و یکپارچه‌سازی مفاهیم به صورت فرضیاتی که نظریه را شکل می‌دهند؛ است (۱۰).

کدگذاری باز، کدهای منفرد را هم ممیزی و هم اشباع می‌نماید (۲۴) و تا زمان ظهور متغیر مرکزی ادامه می‌یابد (۱۸ و ۲۵). متغیر مرکزی مسؤل بیش‌ترین تغییر، پیرامون دغدغه است و توضیح می‌دهد که مسأله چگونه به طور مداوم حل می‌شود. عملکرد اصلی این متغیر، یکپارچه نمودن، اشباع و متراکم نمودن نظریه است (۱۰). در هنگام کدگذاری باید نسبت به یک یا دو کدی که طبقه مرکزی هستند هوشیار بود و در عین حال به دنبال مضمون اصلی که از نظر شرکت‌کنندگان دغدغه اصلی یا مسأله افراد در آن محیط است، بود (۲۴). معیارهای تشخیص متغیر مرکزی شامل مرکزی بودن، ارتباط با اکثر طبقات و ویژگی‌ها، ظهور مکرر در داده‌ها به عنوان یک الگوی پایدار (۱۰)، نیاز به زمان بیش‌تر برای اشباع شدن و مستعد بودن برای کاربرد در یک نظریه رسمی هستند. علاوه بر این به دلیل مرتبط بودن و برخورداری از قدرت توضیحی، قادر به عبور دادن پژوهش‌گر در تمام مسیر تحلیل است. این طبقه کاملاً متغیر است و ارتباط آن با سایر طبقات باعث می‌شود که از نظر درجه، بُعد، نوع و سایر ویژگی‌ها کاملاً وابسته باشد و شرایط، آن را به سادگی تغییر بدهند (۲۴). متغیر مرکزی می‌تواند هر نوع

کد نظری باشد (۲۵ و ۲۶). در صورت ظهور دو طبقه محوری، می‌توان با اطمینان از تناسب، یکی را انتخاب نمود (۲۴). وقتی تحلیل‌گر از کشف متغیر مرکزی مطمئن شد گردآوری و تحلیل انتخابی داده‌ها شروع می‌شود و تا وقتی که پژوهشگر متغیر مرکزی، ویژگی‌ها و ارتباط آن با سایر طبقات را به اندازه کافی توسعه داده و یکپارچه نماید ادامه خواهد یافت (۱۰). کدگذاری انتخابی به معنای متوقف نمودن کدگذاری باز و محدودسازی آن به متغیرهایی است که با متغیر مرکزی مرتبط هستند به نحوی که این متغیرها به روشی کافی در یک نظریه موجز به کار بروند (۹). «هالتون» نوشته است برخی نگران هستند که وقتی داده‌های غیرمرتبط با متغیر مرکزی و ویژگی‌های آن را کنار می‌گذارند چیزی از دست برود. باید به خاطر داشت که نظریه بنیادی، درباره خود داده‌ها نیست بلکه درباره مفاهیمی است که از داده‌ها به دست می‌آیند (۲۵). در کدگذاری انتخابی، تقلیل (Reduction) در فهرست اصلی طبقات، سطح دیگری از محدودسازی است. به نحوی که گردآوری و کدگذاری داده‌ها متمرکز بر مرزهای نظریه جدید می‌شود (۱۰). به عبارت ساده‌تر در این مرحله، طبقات تقلیل بیش‌تری یافته و طبقاتی در سطح بالاتر می‌سازند. همچنین طبقاتی که با متغیر مرکزی مرتبط نیستند حذف می‌شوند. همچنین در گردآوری داده‌ها تلاش می‌شود صرفاً به اشباع طبقاتی پرداخته شود که با متغیر مرکزی در ارتباط هستند.

یادآور نویسی: نگارش یادآورهای نظری، مرحله محوری در نظریه بنیادی است و اساس تولید نظریه است. اگر فردی بدون نگارش یادآور به طور مستقیم به سمت مراحل مثل مرتب‌سازی مفاهیم و نگارش نظریه حرکت نماید نظریه بنیادی انجام نداده است. یادآورها، نوشته‌های نظری و ایده‌هایی درباره کدها و ارتباط بین کدها هستند (۲۴). این ایده‌ها در هنگام مقایسه مداوم، کدگذاری و تحلیل به ذهن فرد خطور می‌کند و سرمایه و پشتوانه نظریه بنیادی است (۹). در آغاز یک مطالعه، منبع اصلی یادآورها، فرآیند مقایسه مداوم یک شاخص با

بدون انجام مقایسه‌های لازم برای تبدیل نظریه اساسی به رسمی، آن را یک نظریه رسمی می‌نامند (۲۴). همه فرآیندهای اساسی اجتماعی، متغیر مرکزی هستند اما همه متغیرهای مرکزی، فرآیند اساسی اجتماعی نیستند (۱۳). وقتی طبقه مرکزی، یک «فرآیند» است علاوه بر معیارهایی که قبلاً در مورد شناخت و انتخاب متغیر مرکزی ذکر شد، معیارهای دیگری نیز باید منظور شوند؛ این معیارها شامل وجود مراحل، بُعد زمان، نافذ و فراگیر بودن، تغییرپذیری کامل و تغییر در طی زمان است (۲۴ و ۲۸ و ۲۹).

مرتب‌سازی یادآورها: هدف از مرتب‌سازی، مرتب کردن معنادار هر عنصر در کنار همه عناصر دیگر در یک طرح مفهومی است (۱۳). مرتب‌سازی، آخرین مرحله فرآیند نظریه بنیادی است در حقیقت آزمون این است که جمع‌آوری داده، کدگذاری، نمونه‌گیری و یا یادآورنویسی تا چه حد به خوبی انجام شده است. در طی این مرحله باز هم در مورد همه طبقات، مفاهیم و یادآورهایی که تناسب کم‌تری دارند، تصمیم‌گیری می‌شود و در صورت امکان حذف می‌شوند (۱۸ و ۲۵). این مرحله فرد را آماده نگارش می‌کند؛ این گام نیز به صورت پدیدار شونده یعنی بدون هیچ طرح از پیش تعیین شده‌ای آغاز می‌گردد (۹). به محض این که پژوهش‌گر به اشباع نظری در طبقات رسید به سمت مرتب‌سازی و یکپارچه کردن یادآورهای مرتبط با متغیر مرکزی حرکت می‌کند (۱۰). حذف مرتب‌سازی منجر به یک نظریه خطی و کم مایه می‌شود که به خوبی یکپارچه نمی‌شود. چنین نظریه‌ای ممکن است یکپارچگی عمومی داشته باشد اما فاقد ارتباطات چندگانه و یکپارچگی درونی بین بسیاری از طبقات خواهد بود. مرتب‌سازی باعث ایجاد یک مدل عمومی برای نگارش نظریه می‌شود و سبب حفظ سطح مفهومی، ممانعت از بازگشت به داده‌های خام و نگارش مفصل داده‌ها می‌گردد. علاوه بر این باعث تولید یادآورهای بیش‌تر می‌شود که معمولاً به دلیل سطح مفهومی بالاتر، مختصرتر و مفیدتر خواهند بود (۲۴). برخی از قوانین تحلیلی در این مرحله، شروع مرتب‌سازی از جای مورد علاقه، تمرکز بر یک متغیر مرکزی با استفاده از راهبرد

شاخص دیگر و سپس شاخص با مفهوم است. در هنگام مرتب‌سازی و نگارش نیز تولید ایده‌ها ادامه یافته و یادآورهای بیش‌تری نوشته می‌شوند. یادآورنویسی باعث کاهش سرعت تولید مفاهیم می‌شود و پژوهشگر را برای استدلال و بررسی طبقات، یکپارچگی، تناسب، مرتبط بودن و کار کردن تحت فشار قرار می‌دهد. علاوه بر این باعث خنثی شدن ایده‌های از پیش پنداشته شده می‌شود زیرا باعث بررسی و تفکر مجدد می‌گردد. همچنین منبعی عالی برای نمونه‌گیری نظری است، زیرا یادآور، خلاءهای موجود و مسیرهای جدید احتمالی در تحلیل فعلی را آشکار می‌سازد. این ایده‌ها به ارتقای سطح داده‌ها به سطح مفهوم، توسعه ویژگی‌های هر طبقه، ارائه فرضیه درباره ارتباط بین کدها، یکپارچه‌سازی ارتباطات و قرار دادن نظریه در بستر سایر نظریه‌های موجود که مرتبط با نظریه بنیادی حاصله است، کمک می‌کند. همچنان که کدها، داده‌ها را مفهوم‌پردازی می‌کند یادآورها از طریق کدهای نظری به عنوان وسیله‌ای برای آشکارسازی و مرتبط کردن ویژگی‌های کدهای اساسی عمل می‌کند (۲۴). اهداف اساسی یادآورنویسی، توسعه نظری ایده‌ها (کدها) با آزادی کامل به صورت یک بانک یادآور است به نحوی که از قابلیت مرتب‌سازی بالایی برخوردار باشند (۱۰). قواعد نگارش یادآور شامل شروع یادآورنویسی با گردآوری و تحلیل اولین داده‌ها، نگارش آزادانه و بدون تبعیت از اصول و قواعد نگارش و اجتناب از قرار دادن یادآورها در اختیار دیگران است (۲۴).

همچنان که اشاره شد یادآورها منبع مهمی برای کدهای نظری هستند. خانواده‌های متعدد کدهای نظری توسط «گلیزر» معرفی شده‌اند که برخی از آن‌ها هم پوشانی دارند (۱۳ و ۱۸ و ۲۴ و ۲۵). شرح این کدها در این مقاله نمی‌گنجد و در این مقاله صرفاً به کد نظری فرآیند روانی اجتماعی اشاره می‌شود. زیرا بسیاری از پژوهشگران بر دستیابی به آن تأکید دارند. «گلیزر» نوشته است فرآیند اساسی اجتماعی، یک نوع کد نظری است که محصول یک نظریه بنیادی بسیار غنی است (۱۳). فرآیندهای اساسی اجتماعی کمک می‌کنند تا تفسیر محقق وسعت بیش‌تری بیابد و پویایی ویژه‌ای پیدا نماید، به نحوی که برخی

گرفته شوند (۲۴). این امر برخلاف توصیه‌هایی است که درباره نگارش گزارش در پژوهش کیفی است که در آن توصیه می‌شود با نگارش نقل قول‌های متعدد و غنی به خوبی به توصیف جزئیات موقعیت پرداخته شود.

استحکام: یک ویژگی نظریه بنیادی، تصدیق مداوم خود به وسیله مقایسه مداوم است (۲۵ و ۱۸). بسیاری از سؤالات مربوط به مشروعیت آن به طور خودکار در هنگام انجام، پاسخ داده می‌شود. به اعتقاد «گلیزر» روش‌هایی که برای بررسی موثق بودن پژوهش‌های کیفی به کار می‌روند با نظریه بنیادی تناسب ندارند (۳۰ و ۳۱). به عنوان مثال جست و جوی موارد منفی (negative case) رویه مناسبی نیست زیرا می‌تواند نوعی القا باشد (۱۰).

نظریه نهایی با معیارهای تناسب، کار کردن، مرتبط بودن و قابلیت تعدیل (modifiability) سنجیده می‌شود (۲۴). تناسب به این موضوع می‌پردازد که آیا مفهوم به اندازه کافی بیان‌گر الگوی داده‌ها است؟ این ویژگی با مقایسه مداوم افزایش می‌یابد (۲۵ و ۱۸). درخواست از شرکت‌کنندگان برای بررسی این که نظریه صدای آن‌ها هست یا خیر، اشتباه است. نظریه بنیادی، انتزاع رفتارها و معانی آن‌ها است و مفاهیم در تلاش برای درک دنیای شرکت‌کنندگان آن چنان که آن‌ها می‌سازند، نیست؛ بلکه بسیاری از الگوهایی را که آن‌ها درک نمی‌کنند یا از آن آگاه نیستند، آشکار می‌کند (۳۱ و ۳۲).

قابلیت کار کردن به این معنا است که آیا مفاهیم و فرضیات به اندازه کافی قادر به توضیح چگونگی حل و فصل دغدغه اساسی هستند (۲۵ و ۱۸)؟ نظریه باید قادر به توضیح، پیش‌بینی و تفسیر رخ داده‌ها باشد (۲۴). مرتبط بودن، پژوهش را به دلیل توجه به دغدغه اصلی، مهم می‌سازد. وقتی چیزی مطالعه می‌شود که مورد علاقه کسی نیست یا کسی ذی‌نفع نیست یا صرفاً مورد علاقه تعداد محدودی افراد دانشگاهی یا سرمایه‌گذار است احتمالاً آن چیز نامربوط است یا ربط ناچیزی دارد (۲۵ و ۱۸).

شیوه نظریه بنیادی همیشه آماده تعدیل سریع برای کمک به توضیح یک تغییر جدید یا حیرت‌انگیز است (۲۴). نظریه

ارتقا - تنزل (promotion - demotion) (کار بر یک متغیر مرکزی و استفاده از متغیر دوم برای تکمیل کار) و توجه به ارتباط بین مفهوم مربوطه با متغیر مرکزی است (۲۴ و ۱۰).

مرور متون: در حین مرتب‌سازی و در زمانی که تقریباً نگارش نظریه شروع شده است می‌توان به مرور مطالعات پرداخت. نظریه اکنون آن قدر قوی هست که بتواند به جای انحراف از مسیر خود، کارهای دیگران را از طریق مقایسه مداوم در خود جای دهد. اکنون می‌توان متون مرتبط را تشخیص داد و به عنوان داده‌های بیش‌تری برای مقایسه مداوم به کار گرفت. به این ترتیب نظریه موجود از طریق اضافه کردن یک طبقه یا یک ویژگی توسعه می‌یابد و تعدیل می‌شود. اما در این مرحله، کارهای دیگران باید تحلیل شوند نه این که صرفاً توصیف شوند (۲۵ و ۱۸). هدف از مرور متون، افزایش حجم، سایه‌افکنی و یا تکریم دیگران نیست بلکه یافتن جایگاه دقیق نظریه در متون است. جایابی تلفیقی نظریه بنیادی در متون موجود به وسیله زیرنویس یا ترکیب با متن انجام می‌شود. مرجع نویسی مناسب، سبب می‌شود که جای نظریه در میان متون به کار رفته مشخص باشد (۲۴).

نگارش: نگارش به معنای نوشتن تفصیلی ایده‌های حاصل از مرتب‌سازی نظری است (۲۹ و ۳۰). در نگارش، داستانی که به صورت توصیفی قطعه قطعه شده بود به صورت مفهومی گرد هم می‌آید (۲۵ و ۱۸). در عمل، مرز واضحی بین مرتب‌سازی و نگارش وجود ندارد.

در این مرحله، «مفهومی نوشتن» یک الزام است یعنی (برخلاف پژوهش‌های کیفی) به جای نوشتن گزاره‌های توصیفی درباره افراد باید گزاره‌های نظری درباره ارتباط بین مفاهیم نوشته شود (۲۹ و ۳۰). همچنین باید ابعاد، ویژگی‌ها و سایر کدهای نظری را واضح نمود (۲۴). البته باید به صورت نظری در مورد یک موضوع فکر کرد اما با استفاده از کدهای اساسی آن را نوشت (۲۵ و ۱۸). شاخص‌های یک مفهوم باید به مقدار بسیار اندکی به کار

نقشی عمده ایفا می‌نمایند. کنار گذاشتن پیش داشت‌ها و اجتناب از تعمیم اصول پژوهش‌های کیفی و سایر اعضای خانواده نظریه بنیادی به نظریه بنیادی کلاسیک یکی از اصول مهم در این انجام موفق این روش است. مطالعه منابع دست اول و همچنین شرکت در سمینارهای برگزار شده توسط مؤسسه نظریه بنیادی به صورت حضوری و برخط می‌تواند پژوهشگران را در درک و اجرای معتبر این روش یاری نماید.

نظریه بنیادی کلاسیک روشی رو به توسعه است و «گلیزر» به عنوان پایه‌گذار این روش همواره به انتشار کتب و مقالات ارزشمند و جدیدی در این زمینه می‌پردازد که به دلیل عدم دسترسی به این کتب در کتابخانه‌های داخلی و محدودیت منابع مالی امکان تهیه و مرور این کتب وجود نداشت. همچنین این مقاله صرفاً به توصیف روش پرداخته و نقد آن به بعد موکول گردیده است که می‌تواند دست‌مایه نگارش مقاله‌ای دیگر باشد.

قدردانی

"از اعضای مؤسسه گردند تئوری و به ویژه Judith Holton و Helen scot و سرکار خانم دکتر فرشته آیین که به درک این روش کمک نمودند تشکر می‌شود."

هرگز مانند آن چه در پژوهش‌های ممیزی رخ می‌دهد بررسی نخواهد شد. بنابراین هرگز درست یا غلط نیست. یک نظریه فقط به وسیله داده‌ای جدید که با آن مقایسه می‌شود تعدیل می‌گردد. اگر به نظر می‌رسد که قسمتی از نظریه صحیح نیست، یعنی نیازمند مقایسه با مآخذ جدید است (۱۸ و ۲۵).

نتیجه‌گیری

دو دغدغه مهم گلیزر در نظریه بنیادی کلاسیک، «اجتناب از القا» و «انفکاک و افتراق از روش‌های پژوهش کیفی و سایر روش‌ها» وجود دارد. وی در مقالات و کتب خود در صدد است با ارائه راهبردهایی مناسب در هر گام به این دغدغه‌ها پاسخ دهند. تمرکز بر جزییات این رویکرد نشان می‌دهد برای انجام یک پژوهش نظریه بنیادی با کیفیت، شناخت و پای‌بندی به مبانی زیربنایی و اصول کلی و همچنین جزییات این روش ضروری است. همچنان که نگاه به پژوهش‌های کیفی با عینک کمی باعث آسیب و یکی از موانع توسعه روش‌های کیفی است نگاه به نظریه بنیادی کلاسیک در پرتو پژوهش‌های کیفی و تلقی آن به عنوان یک روش کیفی یکی از موانع یادگیری و اجرای آن است. در این میان مدرسان در محیط‌های دانشگاهی

منابع

1. Fawcett J. The relationship between theory and research: A double helix. In: Reed PG, Shearer NBC, Nicoll LH, et als. Perspectives on nursing theory. 4th ed. Philadelphia: Lippincott Williams & Wilkins; 2004.
2. Creswell JW. Qualitative inquiry and research design: Choosing among five designs. London: Sage Publications; 2007.
3. Aein F, Alhani F, Mohammadi E, Kazemnejad A. Struggling to create new boundaries: a grounded theory study of collaboration between nurses and parents in the care process in Iran. J Adv Nurs. 2011; 67(4): 841-53.
4. Speziale HS, Streubert HJ, Carpenter DR. Qualitative research in nursing: advancing the humanistic imperative. 5th ed. Philadelphia: Lippincott Williams and Wilkins; 2007.
5. Glaser BJ. The history of grounded theory based on quantitative methodology. Grounded Theory Review. 2007(special issue): 9-20.
6. Glaser BG, Strauss AL. The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research. Newbrunswick: Aldine de Gruyter; 1967.
7. Glaser BG, Strauss AL. Awareness of dying. London: Weidenfeld and Nicolson; 1965.
8. Glaser BG, Strauss A. Time for dying. Chicago: Aldine; 1968.
9. Glaser BG. Emergence Vs Forcing: Basics of Grounded Theory Analysis. Mill Valley: Sociology press; 1992.
10. Glaser BG, Holton J. Remodeling grounded theory. Historical Social Research / Historische Sozialforschung. Supplement. 2007; (10): 47-68.
11. Mary BN. Blood money: A grounded theory of corporate citizenship; Myanmar (Burma) as a case in point [Dissertation]. Hamilton: University of Waikato; 2009.

12. Glaser BG. The impact of symbolic interaction on grounded theory. *Grounded Theory Review*. 2005; 4(2): 1-22.
13. Glaser BG. The grounded theory perspective III: Theoretical coding. Mill Valley: Sociology Press; 2005.
14. Walker D, Myrick F. Grounded Theory: An Exploration of Process and Procedure. *Qual Health Res*. 2006; 16(4): 547-59.
15. Dunne C. The place of the literature review in grounded theory research. *International Journal of Social Research Methodology*. 2011; 14(2): 111-24.
16. Melia KM. Rediscovering Glaser. *Qual Health Res*. 1996; 6(3): 368-78.
17. Heath H, Cowley S. Developing a grounded theory approach: a comparison of Glaser and Strauss *Int J Nurs Stud*. 2004; 41(2): 141-50.
18. Glaser BG. *Doing grounded theory: Issues and discussions*. Mill Valley: Sociology press; 1998.
19. Ciarán D. The place of the literature review in grounded theory research. *Int J Soc Res Meth*. 2011; 14(2): 111-124.
20. Neill SJ. Grounded theory sampling ,The contribution of reflexivity. *Journal of Research in Nursing*. 2006; 11(3): 253-260.
21. Hernandez CA. Getting grounded: using Glaserian grounded theory to conduct nursing research. *Can J Nurs Res*. 2010; 42(1): 150-63.
22. khademi M, Mohammadi E, Vanaki Z, et al. Dynamic redefinition of profession: A grounded theory about humanistic nursing. The 1st International Nursing & Midwifery Conference on Health and Wellbeing. 2014; Isfahan, Iran.
23. khademi M, Mohammadi E, Vanaki Z. Analysis and development of Paterson and Zderad humanistic nursing theory [dissertation]. Tarbiat Modares University; 2013.
24. Glaser BG. *Theoretical sensitivity: Advances in the methodology of grounded theory*. Mill Valley: Sociology Press; 1978.
25. Holton JA. The coding process and its challenges. *Grounded Theory Review*. 2010; 9(1): 21-38.
26. Glaser BG. Qualitative and quantitative research. *Grounded Theory Review*. 2008; 7(2): 1-17.
27. Glaser BG. All is data. *Grounded Theory Review*. 2007; 6(2): 1-23.
28. Glaser BG, Holton J. Basic social processes. *Grounded Theory Review*. 2005; 4(3): 1-29.
29. Glaser BG. Theoretical writing. *Grounded Theory Review*. 2009; 8(3): 1-18.
30. Glaser BG. Naturalist inquiry and grounded theory. *FQS*. 2004; 5(1): Art7.
31. Glaser BG. Conceptualization: On theory and theorizing using grounded theory. *International Journal of Qualitative Methods*. 2002; 1(2): 23-38.

A Narrative Review on Basic Themes and Traits of Classic Grounded Theory

Mojgan Khademi¹, Eesa Mohammadi², Zohreh Vanaki³

Abstract

Introduction: *There are many challenges and ambiguities on family of grounded theory (GT) notwithstanding their reputation. Learners of bases and methods and commitment to a specific method are necessary because of the vying nature of different approaches. The aim of this article is to know the traits of Classic GT and to help to differentiate Classic GT from other similar methods.*

Methods: *This article is a traditional review on some of key articles and books of Glaser about Classic GT. Seventeen of Glaser's books and articles have been used in this article.*

Results: *Two Main concerns of Glaser are "avoidance of force" and "differentiation between classic method and qualitative research methods and other GT methods too". He has tried to solve these two concerns providing proper strategies in any stage.*

Conclusion: *For doing a quality GT research, knowing and commitment to basic principles and details of this method is necessary. Setting the assumptions aside and avoiding the generalization of qualitative research and other members of GT family to classic GT is one of important basic principles for doing successful classic GT research.*

Keywords: Classic grounded theory, Glaser, Streus, qualitative research.

Addresses:

¹(✉) PhD, Assistant Professor, Medical Surgical Department, Faculty of Nursing and Midwifery, Lorestan University of Medical Sciences (LUMS), Khoramabad, Iran. Email: khademi_moj@yahoo.com

²Associate Professor, Nursing Department, Medical Sciences Faculty, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: mohamade@modares.ac.ir

³Associate Professor, Nursing Department, Medical Sciences Faculty, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: vanaki_z@modares.ac.ir

Filename: KHADEMI-2548-2
Directory: C:\Documents and Settings\EDC 1\My Documents
Template: D:\DeSkTob\word 49\word 49\Copu of IJME Title.dotx
Title:
Subject:
Author: Majale
Keywords:
Comments:
Creation Date: 9/13/2014 12:59:00 PM
Change Number: 5
Last Saved On: 9/16/2014 8:03:00 AM
Last Saved By: EDC
Total Editing Time: 11 Minutes
Last Printed On: 9/16/2014 8:03:00 AM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 11
Number of Words: 5,029 (approx.)
Number of Characters: 28,668 (approx.)